

کشیدن چیزهای مرئی کمک می‌گیرد و مهم‌تر از این: زبان عربی زبان بصیرت و دیدن است... زمانی که آثار «بشاربن برد» و «أبو العلاء المعری» را خواندم، رنگ‌ها در ذهنم نمایان شد و حالا می‌توانم رنگ را از رنگ دیگر تشخیص دهم و برای هر رنگی صفتی قرار دهم. من صدای رنگ سبزه را به عنوان صدای رقیق و سرخ را به عنوان صدای خشن و سفید را به عنوان صدای آهسته می‌شنوم».

او در جایی دیگر می‌گوید: «شکی نیست در اینکه رنگ‌ها را با گوش می‌بینم و با درون لمس می‌کنم، از این رو دلالتی غیر از این به آن می‌دهم؛ زیرا در تصور خود طبق آنچه پیش از نابینایی دیده‌ام، رنگ‌هایی می‌آفرینم... حتی برای معنویاتی مثل بخشندگی، جود، عشق، ملی‌گرایی و شجاعت، رنگ‌هایی تصور می‌کنم که هر کدام نزد من رنگ‌هایی درخشان‌تر از رنگ‌های مرئی در فصل بهار دارند».

با اندکی تأمل در توصیف عبدالله بردونی درباره درکش از رنگ‌ها، روشن می‌شود رنگ‌ها در ذهن این شاعر پیش از نابینایی‌اش صورت واقعی خود را از دست داده است؛ زیرا پیش از پنج‌سالگی، کودک درک درستی از محیط اطراف خود ندارد. در نتیجه آنچه وی در مورد تصاویر و رنگ‌ها می‌گوید و می‌نویسد، ریشه در احساس، ذهن و هوش سرشارش دارد. چه بسا فرد نابینا به دلیل دور بودنش از تصاویر ظاهری و فریبنده، بر افکار خود تسلط بیشتری دارد. یعنی با توجه به درک درست از واقعیت‌های پیرامونش، توانسته از رنگ‌ها برداشتی صحیح و به‌جا داشته باشد و با نیروی تخیل تیزی که دارد، مسائل و مشکلات عصر خود را به خوبی بازنمایی کند.

سپیدی؛ پاکی و خلوص

بردونی گاهی مستقیم از لفظ «بیض» برای دلالت رنگ سفید استفاده می‌کند، گاهی واژگانی می‌آورد که دلالت بر رنگ سفید دارند و احیاناً از چیزهایی نام می‌برد که به رنگ سفیدند و گاهی رنگ را در خدمت معانی می‌گیرد و گاه آن را صفت برای محسوسات می‌آورد؛ در زیر نمونه‌ای از رنگ سفید برای آواز آمده است.

کم ترسلّ الالحان بیضاً إنّما
خلفّ اللحون البیض دمعّ قان
یا طائرّ الانشاد ما تشدّو و منّ
أوحی الیک عرائش الالحان

چه بسیار آوازهای سفید سر می‌دهی، بدان که در پس آن آوازهای سفید خونی پررنگ قرار دارد، ای پرنده آوازخوان از چه روی می‌سرایی و چه کسی عروس آوازها را به تو الهام می‌کند. (بردونی ۱۹۸۶: ۸۴)

شاعر آواز پرنده را با رنگ سفید به تصویر می‌کشد تا به پاکی و خلوص آن اشاره کند و یا بیان آشکار او را در نظر دارد. او پرنده بهار را مخاطب قرار می‌دهد تا به او بگوید: اگر تو بیان آشکاری داری در پشت این آوازها اشکی سرخ جاری است که اشاره به تاریخی پر از حوادث دارد و مردم این سرزمین سختی‌ها کشیده‌اند تا تو بتوانی بیان آشکاری داشته و آزاد باشی. پرنده بهار، همان شاعر است که بیان و خلوص نیت خود را مدیون خون‌های مبارزانی می‌داند که در راه دفاع از وطن و بیداری مردم و دعوت به قیام ریخته شده است.

در شعر بردونی الفاظی مانند: «شیب»، «التهاب»، «ضوء»، «نار»، «زهرة»، «صرح»، «قمره»، «ضحی»، «نور» و «عزّ» با دلالت بر روشنی یا همان رنگ سفید به چشم می‌خورد که در قصیده «أبو تمام و عروبة الیوم» نمونه‌هایی از آنچه دلالت بر بیداری و خیزش مردمان عرب دارد، یافت می‌شود.

الوان حماسه و شور در نظر شاعر یمینی

و لقا دنا الحیّ ضجّت «سعاد»
أضاع «حسین» الخروف الاغزّ

و زمانی که قبیله نزدیک شد «سعاد» فریاد برآورد «حسین» بره پیشانی سپید را از دست داد. (بردونی ۱۹۸۶: ۸۰)

این بیت به حادثه کربلا اشاره می‌کند؛ زمانی که امام حسین (ع)، علی اصغر شش ماهه (ع) را مانند یک قربانی از دست داد و زینب فریاد برآورد. در اینجا مراد از «سعاد» همان خواهر گرامی امام حسین (ع) حضرت زینب کبری (س) است و بزّه پیشانی سفید نیز اشاره به حضرت علی اصغر دارد. بردونی با صفت قرار دادن لفظ «اغزّ»، به بی‌گناه بودن آن قربانی در کربلا اشاره می‌کند.

کذا اذا ابیض إیّناغ الحیاة علی
وَجّه الادیب أضاء الفکر و الادیب
و أنت منّ شبتّ قبلّ الاربیعین علی
نار «الحماسة» تجلّوها و تتحبّ

چنین است که وقتی سرچشمه زندگی بر چهره هنرمند روشن شود، فکر و ادبش منور می‌شود/ و تو همانی که پیش از ۴۰ سالگی به خاطر آتش جنگی که آن را آشکار کردی و بر آن گریستی به پیری رسیده‌ای. (بردونی ۱۹۸۶: ۲۵۷)

مفرداتی که دلالت بر پدیده آتش دارد، مؤکد این مطلب است که مدت زمان اشغال فلسطین توسط رژیم صهیونیستی طولانی شده است. بردونی در قصیده «أبو تمام و عروبة الیوم» با آوردن عبارتهایی همچون: «التهاب الخد»، «الشیب»، «أضاء الفکر و الأدب» و «نار الحماسة» به نقش خود در انقلاب می‌پردازد. او در خلال ارائه این تصاویر، با برجسته کردن رنگ سفید در نور برای افکار ادیب هر شاعر و نویسنده، نقشی سرنوشت‌ساز قائل است و با به‌کار گرفتن «آتش» برای نشان دادن حماسه و شور، میان این معانی، دلالت وسیعی ایجاد کرده تا به مطلق انقلاب و حماسه اشاره و انقلاب ادیب را به آتش حماسه متصل کند.

سرخ؛ زندگی، قدرت و تحول

شاعر نابینای یمینی در تصاویر شعری‌اش، رنگ سرخ را وسیله‌ای برای برانگیختن مردم و دعوت به قیام؛ چه به صورت مستقیم در همان واژه «حمر» و چه غیرمستقیم در چیزهایی که به رنگ سرخ است، قرار داده است. زیرا این رنگ را زنده و پرتحرک می‌بیند.

بردونی در قصیده «البعث العربی» به مناسبت کنفرانسی که سه نفر از سران عرب؛ «امام احمد»، «جمال عبدالناصر» و «ملک سعود» برگزار کردند، سروده است:

إنما العرب ثورة و حدّتها
یقظة البعث و إنتفاض الوجود
و إذکری فی المعارك الحمر «سعداً»
و «علیاً» و «خالد بن الولید»

ریشه عربی انقلابی است که بیداری خیزش و برخاستن هستی، آن را به اتحاد رسانده است/ شاید که حجاز و یمن میمون و مصر در تلاش متحد شوند/ در جنگ‌های سرخ «سعد» و «علی» و «خالد بن ولید» را به خاطر بیاور. (بردونی ۱۹۸۶: ۱۵۲-۱۵۳)

مقدمه قصیده به مجد و عظمت گذشته عرب و وحدت آن اشاره می‌کند و به بیداری و انتفاضه آن می‌پردازد و با نام بردن از مکان، سران آن را در نظر دارد و در ادامه با فراخوانی شخصیت‌های سنتی و دینی چون علی بن ابی طالب (ع)، خالد بن ولید و سعد بن ابی وقاص با دلالت دادن رنگ سرخ برای جنگ و نبرد که مقتضای حال انقلاب و تحول است، جان تازه‌ای به روح عرب می‌بخشد. او در این شعر، صفت آزادی و یا گرما بخشی را برای

با اندکی تأمل در توصیف
عبدالله بردونی درباره
درکش از رنگ‌ها، روشن
می‌شود رنگ‌ها در
ذهن این شاعر پیش
از نابینایی‌اش صورت
واقعی خود را از دست
داده است؛ زیرا پیش
از پنج‌سالگی، کودک
درک درستی از محیط
اطراف خود ندارد. در
نتیجه آنچه وی در مورد
تصاویر و رنگ‌ها می‌گوید
و می‌نویسد، ریشه در
احساس، ذهن و هوش
سرشارش دارد. چه بسا
فرد نابینا به دلیل دور
بودنش از تصاویر ظاهری
و فریبنده، بر افکار خود
تسلط بیشتری دارد